

قاتل های زنجیره‌ای تازه کار

نگاهی به رمان خفاش شب

اثر سیامک گلشیری

امین حسینیون ahosseinioun@gmail.com

بخش‌های انتقادی این یادداشت را می‌توان ادامه‌ی نقد من بر «تهران کوچه‌ی اشباح» هم دانست که در کتاب ماه کودک و نوجوان شماره‌ی ... چاپ شد. در این یادداشت سعی می‌کنم ویژگی‌های کلی سبک سیامک گلشیری را به عنوان یکی از فعالترین نویسندگان ایرانی بررسی کنم. البته بعد از بررسی مسئله‌ی جلد کتاب:

1

اولین چیزی که درباره‌ی «خفاش شب» جلب توجه می‌کند جلد کتاب است. عنوان اصلی کتاب درون حلقه‌ای از آتش، در پس زمینه‌ای سفید قرار گرفته است. چنین طرح جلدی، حتماً با من موافقید، که بیشتر مناسب داستان‌های شیطانی و ماوراء الطبیعه است، و مناسب یک داستان رئالیستی اجتماعی نیست. رمان «خفاش شب» بناست به یک معضل اجتماعی و یک رویداد واقعی پردازد، من واقعا نمی‌دانم حلقه‌ی آتش از کجا آمده است. اگر به پشت جلد کتاب نگاه کنیم، عنوان کتاب به «the vampire night» ترجمه شده است. این عنوان یعنی «شب خون آشام»، و هیچگونه ارتباطی با عنوان «خفاش شب» ندارد. «شب خون آشام» کاملاً مناسب حلقه‌ی آتش و پس زمینه‌ی سیاه است. البته این مورد طبعاً به نویسنده ارتباطی ندارد و مربوط به نشر است، اما به هر صورت امتیاز منفی برای کتاب است.

به نظر من، جالب‌ترین ویژگی «خفاش شب» حضور پر رنگ سبک پرسه‌زنی سیامک گلشیری است که در داستان‌های کوتاه آپارتمانی‌اش هم به کار می‌برد. دو قاتل کتاب بیشتر اهل پرسه زدن هستند و حجم اصلی

کتاب به جای اینکه صرف یک طرح منسجم و پیش‌رونده شود، صرف مرور پرسه‌زنی‌های این دو قاتل در یک بازه‌ی زمانی ۴۸ ساعته می‌شود از خانه‌ی خودشان به خانه‌ی زن‌بابای قاسم، بعد هم خیابان‌های تهران و قتل دو سه تا زن به صورت کاملاً تصادفی و دیالوگ‌های طولانی.

این صحنه‌ها با دیالوگ‌های طولانی و بعضاً تکراری - چون قاسم هربار از روش مشابهی برای فریب قربانیانش استفاده می‌کند - عنصر اصلی ژانر تریلر نیستند. اگر قرار است، خفاش شب یک تریلر پر تعلیق باشد، پرسه‌زنی روش مناسبی برای تولید تعلیق نیست. طرح منسجم پیش‌رونده لازم است. همچنین دیالوگ‌های طولانی که داستان‌های آپارتمانی را خواندنی می‌کنند، تعلیق و هیجان را از داستان می‌گیرند. دو صحنه‌ی پر تعلیق در رمان وجود دارند، یکی صحنه‌ی فرار لیلا و یکی صحنه‌ی قتل دو زن. هر دو به این دلیل پر تعلیقند که دیالوگ‌های پراکنده درباره‌ی محیط بیرون از ماجرا کم و کنش (به معنی عمل) زیاد دارند. درباره‌ی صحنه‌ی فرار لیلا بیشتر خواهم گفت. اما سوال اصلی درباره‌ی خفاش شب، مثل تهران کوچه‌ی اشباح این است: آیا سیامک گلشیری قصد ورود به این ژانرها را دارد، یا صرفاً محملی هستند برای پرسه‌زنی شخصیت‌هایی متفاوت؟ اگر بخواهیم روزمره بگوییم، سیامک گلشیری بیشتر به ژانرها ناخنک می‌زند.

برای من که چند کتاب دیگر از سیامک گلشیری خوانده‌ام، مثل روز روشن بود که قاسم و مراد، به خانه برنخواهند گشت. این اطمینان ناشی از عدم استفاده‌ی سیامک گلشیری از عناصر ژانر است، یکی از عناصر اصلی غایب در کتاب قهرمان است. در تقابل با قاتلین زنجیره‌ای در اینگونه رمان‌ها معمولاً قهرمانی هست تا تعادل قوا حفظ شود. تمام قربانیان در «خفاش شب» شکارهایی بی دست و پا هستند و توان دفاع از خودشان را ندارند. می‌پذیرم که در واقعیت هم همینطور است، ولی حضور قهرمان است که کتاب را خواندنی‌تر می‌کند. من مطمئن بودم قاسم و مراد بر نخواهند گشت و درگیری جدی میان لیلا و آنها در نخواهد گرفت. حتی اگر فرض کنیم، لیلا قهرمان رمان است چون تقابل خاصی بین لیلا و قاتلین اتفاق نمی‌افتد، قهرمان بی رمقی است. ظاهراً قرار است ما با این دو نفر قاتل همدردی کنیم، و همراه شویم یا به اصطلاح سینمایی‌ها همذات‌پنداری کنیم. چون این دو شخصیت هستند که بیشتر حجم رمان را به خودشان اختصاص می‌دهند، و ما آنها را خیلی بهتر و بیشتر می‌شناسیم.

در واقع لحظات تنهایی قاسم ظاهرا قرار است به رمان عمق بدهند. ما با خانواده‌ی قاسم آشنا می‌شویم. رابطه‌ی او با مادرش را می‌شناسیم و در واقع یک قاتل زنجیره‌ای را می‌بینیم و می‌شناسیم که مشکلات کاملا کلاسیکی دارد و به قولی انگار از روی کتاب روانشناسی طراحی شده است. البته من این موضوع را به فال نیک می‌گیرم، و ورود قاتلین زنجیره‌ای به سطح اول جهان داستانی ایرانی را تبریک می‌گویم. اقلا من که رمانی با حضور قاتلین زنجیره‌ای به خاطر نمی‌آورم. و امیدوارم نویسندگان دیگری این مسیر را ادامه دهند و قاتلین زنجیره‌ای پیچیده‌تری را به زودی بخوانیم.

آخرین نکته‌ای که درباره‌ی خفاش شب لازم می‌دانم بررسی کنم، نگاهی به صحنه‌ی فرار لیلاست. باید توجه کنیم که به طرز جالبی در این صحنه لیلا دستش را از زیر چسب کارتن بیرون می‌کشد. چنین کاری تقریبا غیر ممکن است. در شرایطی که لیلا در اتاق تنهاست و مراد و قاسم با او فرسنگ‌ها فاصله دارند نویسنده می‌توانست تدبیر بهتری برای فرار لیلا بیاندیشد. اقلا می‌شد دست‌های لیلا را با طناب بسته باشند، یا مثلا با دستبند که بشود با سنجاق سر بازش کرد. یا صندلی چوبی باشد و با چند ضربه بشکند. البته این ایرادی بنیادین نیست، چرا که به هر حال بیرون کشیدن دست از زیر چسب محال عقلی نیست.

نکته‌ی اصلی این صحنه این است که ما می‌دانیم قاسم جای دیگری سرش گرم است و به سراغ لیلا نخواهد آمد. اثری از مراد هم نیست. با کمی تغییر، و نزدیک کردن مراد به خانه تعلیق و دلهره در این صحنه می‌توانست به حداکثر برسد. از طرفی مکث اولیه‌ی لیلا برای پریدن از تراس کاملا بی‌مورد و غیر منطقی است. تراس طبقه‌ی اول نهایتا سه الی چهار متر ارتفاع دارد. که اگر کسی از لبه‌اش آویزان شود پریدن از ارتفاع دو متری قطعا صدمه‌ی جدی به کسی نخواهد زد. از طرف دیگر لیلا لباسی را که مشخص است لباس یک جنازه‌ی دیگر است خیلی ساده برمی‌دارد و می‌پوشد. این درست که پرداخت جزئیات مانتو لذت بخش است و مانتوی سبز برای ما - خوانندگان - زنده می‌شود. اما ساده‌تر نبود مانتوی خود لیلا دم دست باشد؟ سیامک گلشیری چه در این رمان، چه در رمان‌های دیگرش در پرداخت صحنه‌های درگیری ضعیف‌تر از بقیه‌ی موارد عمل می‌کند. این یک واقعیت است.

به هر حال، خفاش شب را می‌توان آغاز یک ژانر در رمان فارسی قلمداد کرد، ژانری که با اضافه شدن قهرمان، درگیری شدید، تعلیق و اوج، بسیار خواندنی و پرفروش هم خواهد بود. مخصوصاً برای دختران و زنانی که احتمالاً چنین تجربیاتی را داشته‌اند.